

قسمت یازدهم تعریف و تولید علم اسلامی

در بیان علوم

مراد از علم، گزاره ها و مباحثاتی است روشمند و به سامان، درباره ی یک موضوع یا در کار برآوردن یک هدف معرفتی از هر زاویه دید و به هر منظور و با هر موضوع که باشد. این گزاره ها و دانسته ها، گاه، برای گرد هم آمدن و ساختن یک علم، شأنیت تحقق دارند و نه فعلیت اما به جهت اهمال یا در دسترس نبودن موضوع یا غایت، محقق نشده اند (مانند ابواب علمی که توسط مهدی فتح میشود) یا محقق اند اما به صورت سرّ، نزد اهلش.

این ها هم علم اند بطور شأنی. که صورت آن بسا در عوالم بالا هست و با کوشش و توفیق بزیر می آید. مانند علمی که ابواب آن پس از ظهور امام مهدی عجل الله فرجه، فتح خواهد شد. یا مانند علمی که یک تمدن برای تحقق و تکمیل خود نیاز دارد و باید تولید کند، با موضوعی که خودش در بستر علمی و دینی تعریف می کند یا غایتی که مد نظر می دارد. (همچنین [اینجا](#) را بخوانید)

اما علم اسلامی (علم شناسی):

عبارت است از علمی که از منابع اسلام (قرآن، سنت، اجماع و عقل) به نحوی روشمند استفاده کرده باشد و هدف و غایت اسلامی را پی بگیرد. هر علمی با هر موضوعی فقط و فقط وقتی اسلامی است که به جهت منبع و روش و غایت با فرآورده های بنیادین اسلام (اصول عقاید و اخلاقیات اسلامی) در تعامل علم

ساختی یا گفتگوی سپهری باشد. علم انسانی اسلامی، همین علم است وقتی که در مورد شانی از شوون انسان، کاوش روشمند داشته باشد.

توصیف معرفت شناختی علم اسلامی **منزوی** نبودن **کهکشان مفاهیم تصویری** یک علم نسبت به بافتار کهکشانی فرآورده های توصیفی و هنجاری اسلامی است. این بافتار همان بومسازگانی است که هشیارانه توسط **جامعه نخبگانی** به آن آگاهی وجود دارد.

علم اسلامی با علمی که در جامعه اسلامی متداول است لزوما یکی نیست. در جامعه اسلامی ممکن است علوم با بوم سازگان معرفتی آن جامعه تعارض بسیار داشته باشد.

اگر علم پیرامون جان انسان و انسان ها باشد موضوعا یا غایتا، انسانی است. هر چه باشد و الا فلا، هر چه که باشد.

مراد از جان و پیرامون آن در اینجا آن است که مربوط به انسان و آدمیان باشد. شامل ذهن و دماغ (ادراک از زاویه عصب شناسی مثلا) و روان (مانند علم النفس و مباحث روان تنی) احساسات گوناگون (هنرآفرینی و حس زیبا شناختی و...) و پدیده های اجتماعی و احوال آن و تدابیر فردی و خانواده و اجتماع و امثال آن.

پس علم النفس فلسفی و تجربی و عالم شناسی و فلسفه و منطق و کلام (تقریر و دفاع از عقاید) و معرفت شناسی و جامعه شناسی، فرهنگ شناسی و هر آنچه در این مقوله باشد علم انسانی است.

پس بهتر است بیشتر به مناط و هدف علم انسانی توجه کنیم تا مصادیق. چرا

که توجه به مصادیق علوم انسانی ما را دچار اعوجاج می کند و فاهمه ما را اسیر وضعیت موجود این علوم می کند و روح خلق و ابداع را در ما فشر می کند.

فصل دوم در بیان علم

مهمترین نکته ی معرفت را بیان کردیم اما مهمترین مساله علوم این است که علوم حی و زنده اند تا زمانی که به مصدر کلیه و به پیوست حقایق متصل باشند و الا نیمه جان اند. پس یا مستعد حیات یا مستعد عفن و مرگ اند.

و این دقیقه ایست مهم در فهم اساس و جوهر علم و جهل، نقش تمام دارد. تا کس این معنا را نداند صلاحیت تکلم در علوم حقه اسلامی را ندارد. چه رسد به، بحوث علمی و تشکیل مفاهیم علمی.

مطلب یکم

فهم که مدعی گزارش از واقع است در وجود نفس الامری حاصل تضاهی متوقع با حق و واقع است است صورت نوریه از حق است که اگر پیوسته و به هم باشد حیات دارد به حیات حق. مانند اندام موجود زنده که اگر به کالبد حی متصل باشد به نحو مقتضی، حی است و الا از شوون حیات محروم و از کلیت حقایق منفصل میشود و دیگر از روح پیوسته در آن خبری نیست.

این است که عالم عالم انسان چون از چنان حی و زنده ای گزارش می کند که شامل عالم کبیر بوده و تمام ارکانش حی است و پیوسته و مندمج در هم است اگر گزارشی بدهد که منفصل از کلیت حی باشد عضو بریده است .

